

سوء تفاهمی به نام علم

گفت‌وگو با: رضا منصور

شهریوند امروز، ش ۱۳۸۷/۸/۱۲، ۷۰



چکیده: موضوع اصلی این گفت‌وگو پیرامون مسائل و مشکلات علم در ایران است. یکی از مباحثی که در این گفت‌وگو مطرح شده است، رابطه میان دولت و علم است. همچنین مسأله «علم دینی» و امکان و تحقق و وقوع آن نیز از مباحث مطرح شده می‌باشد. آقای منصور معتقد است که علم و پژوهش در ایران، از فقدان نظام نامه واحد و عدم سیاست‌گذاری رنج می‌برد و این روند، ایران را نمی‌تواند در ردیف مولدان و تولیدگران علم و دانش قرار دهد.

○ الگوی جهانی ارتباط دانشگاه با دولت، از نظر وابستگی مالی چگونه است؟

● در اروپا دانشگاه‌ها عمدتاً دولتی اند و دانشگاه‌های خصوصی چندان موفق نبوده‌اند. اما در آمریکا از قدیم خصوصی بوده‌اند، مثل هاروارد، استنفورد و جانز هاپکینز. بسیاری از آنها به نام بنیان‌گذارشان هستند. اروپا این طور نیست و با وجود این که دانشگاه‌ها مستقیماً از بودجه دولتی اداره می‌شوند، اما استقلال دارند. دانشگاه‌های اروپا از قرن نوزدهم کم و بیش همه براساس اصول فون هومبولت (A. von Humboldt)، دانشمند آلمانی، اداره می‌شدند.

براساس قانون، دولت نمی‌تواند در مسائل علمی دخالت کند. علم در مفهوم جدید خود ۲۵۰ تا ۳۰۰ سال طول کشید تا در اروپا تبدیل به یک سنت شود. این سنت در قرن نوزدهم فرم‌بندی شد و مفاهیمی همچون اجتماع علمی (Scientific Community) به وجود آمد. این که علم چیست، علم خوب چگونه از علم بد تفکیک می‌شود و مانند اینها را دانشگاه

تعیین می‌کند. رئیس دانشگاه هم از درون همین اجتماع علمی انتخاب می‌شود و از بیرون نمی‌تواند تحمیل شود.

○ ضعف استادان دانشگاه‌های ما، از کجا ناشی می‌شود؟

● در ایران میان علم، علوم دینی و آنچه من دانش می‌نامم، تفکیک نمی‌کنیم. دانش (Knowledge) مجموعه دانسته‌هاست و منظور از علم (science) همان علم مدرن است، نه علمی که تا ۲۰۰ سال پیش در ایران بود و ابن سینا و ابوریحان و دیگران نمایندگان آن بودند. البته آن هم علم است اما نه از جنس علم مدرن. مشکل آن است که در ایران ما میان علم سنتی، علم مدرن و علوم دینی تمایزی قائل نیستیم و همه را علم می‌دانیم. علوم دینی تا حدود زیادی مبتنی بر مکتوبات است؛ یعنی برای آن‌که کسی عالم دینی باشد، باید تعداد محدودی کتاب را بشناسد و بکوشد مسائلی را که در جامعه مطرح می‌شود، با شرایط روز تطبیق دهد. یعنی وقتی از فقهی سوالی پرسیده می‌شود، آن را با اصولی که در آن کتاب‌ها آمده مقایسه می‌کند و با در نظر گرفتن شرایط روز حکم می‌دهد. اما علم جدید اصلاً این طور نیست. علم مدرن یک پدیده جوشان است. چیزی نیست که از پیش موجود باشد، بلکه دائم دارد به وجود می‌آید. علوم دینی این طور نیست. علوم دینی موجود است و فقط کسی باید برود آنها را یاد بگیرد. این دو با هم ماهیتاً تفاوت دارند.

○ آیا در مورد عالم دینی می‌توان از اصطلاح دانشمند استفاده کرد؟

● وقتی لفظ دانشمند به کار می‌رود، در ذهن ایرانی ترکیبی از دانشگر و روحانی متبلور می‌شود؛ یک آدم خیلی متین و باوقار، این Scientist نیست. Scientist کسی است که یک حرفه را به ذهن می‌آورد. مثل یک نجار و تاجر. دانشگر کسی است که حرفه‌اش دانش است. دانشگر لازم نیست نمونه اخلاق باشد. این ربطی به حرفه‌اش ندارد. دانشگر می‌تواند جوان ۲۵ ساله‌ای باشد که دکترایش را گرفته و مشغول تحقیق است. خیلی هم سرزنده و شاداب است. این‌که می‌گویند دانشمندان جوان، بیشتر شبیه شوخی است.

روحانیت نوعی منش و سبک زندگی است. در ایران اگر Scientists را علما ترجمه کنید، ذهن فوراً به حوزه علمیه می‌رود و هرگز به دانشگاه نمی‌رود. در دنیا همه می‌دانند که جای Scientist در دانشگاه است، اما در فارسی کلمه‌ای وجود ندارد که این معنا را با این شفافیت برساند.

○ حتماً منظورتان این نیست که این فقط یک سوء تفاهم هم‌زبان است؟

● این فقط مساله واژگان نیست. مساله فرهنگ است و بسیار هم عمیق است.

من به وضوح در دولت دیدم که وقتی به آخرین مراحل تصمیم‌گیری در مورد علم و توسعه علمی می‌رسند، همه جا حرف می‌زنند. به خاطر آن است که تصورشان از علم همان علوم دینی است؛ این که عده‌ای می‌نشینند و کتاب می‌خوانند! متوجه نیستند که این اصلاً علم نیست. علم نه به این طریق آموزش داده می‌شود، نه از این طریق رشد پیدا می‌کند و نه این که اصلاً ویژگی اصلی اش کتاب و کتابخانه است. و اصلاً متوجه نیستند که دارند تصمیم غلطی برای علم می‌گیرند.

صرف داشتن دکترا و نوشتن چند مقاله هم به معنای آن نیست که می‌توان علم را درک کرد. این تا حدود زیادی به خاطر آن است که ما هنوز یک کار علمی مستقل در ایران انجام نداده‌ایم. منظورم آن است که بخشی از یک کار علمی را پیش برده باشیم. حل مساله چیز دیگری است. ممکن است بنشینیم مساله‌ای را حل کنیم و مقاله‌ای هم بنویسیم، اما هرگز برای حل یک معضل درون کشور (خواه کیهان‌شناسی باشد خواه کشاورزی یا غیره) برنامه‌ریزی نکرده‌ایم که آدم استخدام کنیم، بودجه بگذاریم و بعد از مثلاً ده سال نتیجه بگیریم. ما هرگز این کار را نکرده‌ایم. ما نمی‌دانیم علم چگونه اتفاق می‌افتد. تاکنون یک پروژه یک میلیارد دلاری نداشتیم که در آن مثلاً ده هزار مهندس و دانشمند بیایند مساله‌ای را حل کنند. ما درک نمی‌کنیم چرا اروپایی‌ها ده میلیارد دلار برای پروژه LHC هزینه کرده‌اند. اصلاً درک این موضوع برای ما مقدور نیست. فکر می‌کنیم دیوانه‌اند و نهایتاً آن که ما بعداً زرنگی می‌کنیم و میانبر می‌زنیم و از دستاوردهای آنها استفاده می‌کنیم.

در ایران تصور ما از علم، ساختمانی به نام دانشگاه و استخدام تعدادی استاد است که در کلاس‌های آن درس می‌دهند. چرا؟ چون همان‌طور که گفتم، ما اساساً علم را همان علوم دینی می‌دانیم. گرچه به صراحت بیان نمی‌کنیم، اما خیال می‌کنیم که تفاوت اینها در آن است که مثلاً کتاب فیزیک درس می‌دهند در حوزه که فیزیک تدریس نمی‌شود.

○ به نظر شما ریشه این بدفهمی علم در ایران کجاست؟

● از روز اول همین‌طور بوده است. ما هرگز قبول نکردیم که در اروپا اتفاق مهمی افتاده و ما باید از آن سر در بیاوریم. اگر دوران قاجار و مشروطه را در نظر بگیرید، وحشتناک است. مثالی که همیشه می‌زنم مقدمه کتاب حکمت ناصری است که مترجم آن در ابتدای کتاب می‌نویسد: بله در اروپا کسانی بوده‌اند (و منظورش دکارت است) که در مقابل فیلسوفان ما ستاره‌ای کم‌نور در برابر خورشید هستند. از این ماجرا فقط صد سال گذشته است. یعنی در

آن زمان حتی فرهیختگان ما تصور می‌کردند ما آن قدر جلو هستیم که اروپاییان، به این زودی به ما نخواهند رسید. دارالفنون با این تصور آغاز به کار کرد و در مورد دانشگاه تهران و دانشگاه شریف هم کمابیش همین طور است. سنگ بنای علم در ایران این طور گذاشته شد و ما هرگز کنجاوی نکردیم که بفهمیم در اروپا واقعاً چه اتفاقی افتاده است. ما حداکثر به خاطر نیاز به تربیت مهندسی که برای ما جاده و پل بسازد و کارخانه تاسیس کند، تن به ایجاد دانشگاه داده‌ایم. اسناد مربوطه همه موجود است.

این واقعیت است. ما در تاسیس هیچ کدام از نهادهای آموزشی مان از قبل فکر نکردیم که هدف ما از انجام این کار چیست. جز یک نیاز روزمره و کاربردی برای پزشک یا مهندس که هنوز هم به شکل یک رغبت عمومی به این رشته‌ها در فرهنگ ما باقی مانده است. آنچه مادر ایران از ابتدا به دنبالش بوده‌ایم، آموزش‌شده بود نه دانشگاه. این باز می‌گردد به همان اجتماعی علمی که ما نداریم تا نسبت به این مسائل واکنش نشان دهد و در نتیجه سیاسیون کشور آمده‌اند و جای دانشمندان نشسته‌اند و دانشگاهیان هم اشتباهات فاحش می‌کنند. یعنی وقتی رئیس جمهور یا وزیر علوم می‌گوید فلانی دانشمند خوبی بوده، فیزیک‌دانان باید سکوت کنند و نگویند که از حل یک معادله ساده عاجز بوده است.

مهم نیست که این دیدگاه مبتنی بر چه نوع دیدگاهی است، علم با خودش یک جهان بینی می‌آورد و این دست من و شما نیست. وقتی عده‌ای مشغول کار علمی شوند، چه با هدف تولید ثروت، چه با هدف تولید قدرت یا با هر هدف دیگری، این علم همراه خود فرهنگی می‌آورد. این فرهنگ هم الزاماً همان فرهنگی نیست که در غرب یا مثلاً در ژاپن حاکم است، بلکه با فرهنگ داخلی عجین می‌شود و ملغمه‌ای از درون آن حاصل می‌شود. این دست هیچ کس نیست. مشکل اینجاست که ما قدرت و ثروت را می‌خواهیم بدون آن که بدانیم علم چیست. متوجه هستید؟ اینجا همه، قدرت و ثروت می‌خواهند، اما نمی‌خواهند بدانند علم چیست. می‌گویند خودمان می‌دانیم. همان کاری است که ابن سینا هم می‌کرد، فقط کتاب‌ها کمی جدیدتر شده‌اند. در همه دوره‌ها از آقای رفسنجانی تا آقای احمدی‌نژاد گفته می‌شد و می‌شود که ما مثلاً تا پنج سال دیگر قدرت علمی چندم در دنیا خواهیم شد. شاه هم همین حرف‌ها را می‌زد. این دروغ نیست، بلکه اشتباه است.

- آیا جهت دادن به پژوهش‌های داخل کشور، از وظایف دولت است؟
- ما تاکنون سه دوره سیاست‌گذاری داشتیم که در هر سه دوره تعطیل شد و اکنون بحث

سیاست‌گذاری علمی در کشور ما تعطیل است. بعضی دانشگاه‌ها ممکن است برای خودشان سیاست‌گذاری‌هایی داشته باشند که معمولاً ندارند. حتی سیاست غلط به شرط آن‌که استمرار داشته باشد، بهتر از بی‌سیاستی است. زیرا به هر حال خودش را تصحیح می‌کند. بودجه ندادن به پژوهش‌های بنیادی بدون تردید اشتباه بزرگی است. اما بعد از چند سال خود به خود تصحیح می‌شود. ما اکنون در شرایط بی‌سیاستی در زمینه علم و فناوری هستیم. از این گذشته توجه داشته باشید که شورای پژوهش‌های علمی کشور از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۰ فعال بود، اما در اجرا ضعف داشت. استمرار در سیاست، یک کشور را آگاه می‌سازد که در اجرا یا کدام بخش دیگر ضعیف است. پژوهش‌گران ما در حال حاضر بلا تکلیف و افسرده‌اند، چون نمی‌دانند چه کاری قرار است انجام بدهند. کارهای انفرادی گاهی به انگیزه‌هایی مانند ارتقای شغلی انجام می‌شود؛ اما برنامه منسجمی و پایداری نیست. به این شیوه امکان اداره کشور، در بخش علم وجود ندارد.

ما ادعا می‌کنیم فرهنگ خودمان آن قدر غنی است که اصلاً احتیاجی به غرب نداریم. با این طرز فکر معلوم است که یاد نمی‌گیریم. ما هنوز هم نمی‌خواهیم. نمی‌گوییم ایران باید مثل غرب شود، اما آیا نباید ببینیم غرب چگونه غرب شد؟ برای رسیدن به این وضعیت، چه کرده‌اند؟ قدرتشان بیشتر است، ثروتشان بیشتر است، علمشان بیشتر است، حتی روحانیتشان هم گاهی قوی‌تر از ماست. من یک بار از واتیکان دیدار کردم و همراه ما کسانی از حوزه هم بودند. کتابخانه آنها ۱۸۰۰ عنوان مجله علمی بین‌المللی را مشترک است. در همین جاست که برای تمام دنیا مبلغ مذهبی تربیت می‌شود. همراه ما قبول کرد که حتی یک عنوان از این مجلات را در حوزه علمیه نمی‌توان یافت.

به نظر من مهم‌ترین عاملی که محدودیت ایجاد می‌کند، خود ما هیأت علمی دانشگاه‌ها هستیم. اگر برخی افراد خاص را کنار بگذاریم، هیأت علمی ما در مجموع از آنجا که از علم به مفهوم مدرن آن شناخت ندارد، رفتارش شبیه مانع است. آموزشی که در دانشگاه به دانشجویان می‌دهیم، طوری است که اجازه رشد پیدا نمی‌کنند. متوجه نیستیم که رشد ما در رشد دانشجویان است. این اتفاقی است که در علم دنیا دارد می‌افتد. اساساً دورهٔ پسا دکتری با همین هدف به وجود آمده است. پس از آنکه PHD گرفت، به عنوان دانشجویان یا نیروی ارزان می‌آید در پروژه‌ای شرکت می‌کند. به نظر من محدودیت‌های اصلی را خود ما دانشگاهیان داریم ایجاد می‌کنیم و دولت هم استقبال می‌کند. از این ضعف یا روش غیر حرفه‌ای ما سوءاستفاده می‌کند؛ زیرا به این ترتیب بسیار کمتر هزینه می‌کند.

من همیشه موافق ماندن و به شدت مخالف اعزام بوده‌ام. و از وقتی که به وزارتخانه رفتم، عملاً اعزام را تعطیل کردم. اما این فقط بخشی از برنامه ما بود. قرار بود در ازای تعطیل اعزام، بودجه مربوط به آن، که بسیار کلان بود، صرف تحصیلات تکمیلی در داخل شود. یعنی به جای آن که پول بدهیم دانشجویان را بروی، همان پول را بدهیم استاد از خارج به ایران بیاید. اما این اتفاق هرگز نیفتاد.

○ آیا افزایش تعداد دانشجویان تا این حد واقعاً مورد نیاز کشور است؟

● بله ما عملاً مبنای بر افزایش گذاشته‌ایم، بدون آن که به کیفیت توجه کافی کنیم و این اشتباه است. ثبت نام کردن و مدرک دادن به کسانی که چیزی یاد نگرفته‌اند، خیلی در کشور رایج شده و افزایش بی‌رویه شعبه‌های دانشگاه آزاد هم که مزید بر علت شده است.

○ آیا در علم راه میانبر وجود دارد؟

● در علم شاهره داریم، اما راه میانبر نداریم. راه‌ها را باید ایجاد کرد. می‌توان از دستاوردهای دیگران و از دانش بشری استفاده کرد، اما این علم نیست، استفاده از علم است. ما باید خودمان هم مولد باشیم. نمی‌توان همیشه مصرف کننده بود و این مصرف را همیشه ارزان تمام کرد. نمونه‌های متعددی را در دوران جنگ و پس از آن داشتیم که ناگزیر شده‌ایم بسیار پرهزینه‌تر از معمول دانشی را به دست آوریم. اگر فکر کنیم دانشمندان سیصد سال گذشته راه‌های میانبر را بلد نبودند و ما هر وقت بخواهیم می‌توانیم یک شبه خودمان را به آنها برسانیم، سخت در اشتباهیم.

○ در سال‌های اخیر روی علم بومی و بومی‌سازی علم تأکید بسیاری شده است. آیا چنین مفهومی معتبر است؟

● در مقاله‌ای که سال گذشته به همایش جامعه‌شناسی علم دادم، گفتم که به نظر من، علم بومی کاملاً بی‌معناست. در کشورهای اسلامی و مخصوصاً در مالزی کسانی این بحث را مطرح کردند، اما یا آنها نمی‌دانند چه می‌گویند یا ما از حرفشان درست سر در نمی‌آوریم. ما دانش بومی داریم، همان‌طور که گیاهان بومی داریم یا معرفت بومی داریم. اما علم یک پدیده اجتماعی و چیزی است که تولید می‌شود. ممکن است روش رسیدن به آن علم در ژاپن با آمریکا تفاوت داشته باشد. اما وقتی تولید شد دیگر جهانی است.

ممكن است دانشگری داشته باشیم که معتقد به وجود خداست و اعتقادش بر رفتاری که

انجام می‌دهد تأثیر می‌گذارد، اما رفتار علمی‌اش به محض آن‌که به علم تبدیل شد، دیگر جهانی است و اسلامی نیست. مجموعه‌ای از فیزیک‌دانان مشغول کار علمی‌اند و دارند علمی را به وجود می‌آورند. یکی مسیحی است، یکی مسلمان و دیگری اصلاً به خدا اعتقاد ندارد. اجتماع علمی کار را از نظر علمی بودنش می‌پذیرد و کاری به اسلامی یا غیر اسلامی بودنش ندارد. در این رابطه مقاله‌ای نوشته‌ام که قرار است در نشریه‌ای در حوزه علمیه چاپ شود. فیزیک‌دانان مشهور، استیون و اینبرگ کاملاً ضد خدا هستند و فیزیک‌دانان مشهور دیگری هم داریم که به خدا اعتقاد دارند و هر دو گروه کتاب می‌نویسند و کارهای مهمی انجام داده‌اند، این تفاوت در دیدگاه، تأثیری روی فیزیکشان ندارد.

○ وضعیت رشد و توسعه علمی را در دوره دولت نهم در مجموع چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● گذشته از بحث تبلیغاتی و سیاسی، نظیر انرژی هسته‌ای و داروها و بعضی کشفیات عجیب دیگر، در این سال‌ها شاهد افزایش در تعداد مقالات هستیم که دینامیک آن مربوط به ده تا پانزده سال پیش است. دانشگاهیان ما پی برده‌اند که برای کسب اعتبار داخلی و خارجی باید به این سمت حرکت کنند. البته بدون تشویق‌ها و تحریک‌های معقول و نه کاذب، معلوم نیست که ما تا کی بتوانیم این روند را ادامه بدهیم. یکی از نتایج نبود سیاست‌گذاری علمی در دولت آقای احمدی‌نژاد، همین افسردگی و سرگستگی دانشگاه‌ها و خود وزارت علوم است که به آن اشاره کردم. اتفاق جدیدی نمی‌افتد و همه چیز خیلی انفعالی است. برای مثال در هفته‌های اخیر به خاطر راه‌اندازی این برخورد دهنده در سرن که همه اشتیاق نشان می‌دادند، دولت یک حرکت انفعالی انجام داد و خودش را وصل کرد به حرکتی که از رسانه‌ها شروع شده بود. اما این اتفاقی بود که بیش از هشت سال پیش و زمانی که ما به سرن وصل شدیم افتاد. به خاطر همان است که امروز می‌توانیم از نقش و مشارکت ایران حرف بزنیم. اگر ایران در میان بیش از پنجاه کشوری که در این پروژه نقش داشتند نبود، خیلی مایه سرافکندگی می‌شد. الان دولت از همین حضور استفاده تبلیغاتی می‌کند که اشکالی هم ندارد. اما سوال این است: اکنون ما چه می‌کنیم که نتیجه آن را چند سال دیگر برداشت کنیم؟ مشارکت ما در پروژه‌های بین‌المللی در حال حاضر به حداقل رسیده، بلکه عملاً تعطیل است و دانشگاه‌ها حالتی انفعالی به خودشان گرفته‌اند. نداشتن سیاست‌گذاری، افت شدید بودجه پژوهشی و قطع شدن ارتباط‌های بین‌المللی به شدت نگران‌کننده است.

نجفعلی غلامی

مباحثی که جناب آقای منصوری (که خود از پیش‌کسوتان عرصه علم و دانش می‌باشند) پیرامون مسائل و مشکلات علم در ایران مطرح کرده‌اند، اگر چه اشاره به برخی از واقعیات جامعه کنونی ما دارد، اما برخی از آنها، نیازمند تجزیه و تحلیل و تأمل جدی است که به طور اختصار نکاتی در این باره ذکر می‌شود.

۱. آقای منصوری معتقد است که اصولاً دانش‌های دینی، علم محسوب نمی‌شوند و مبتنی بر مکتوباتند! و معلوماتی هستند که موجود بوده و عالم دینی آنها را یاد می‌گیرد و یک پدیده جوشان نیست!

در پاسخ به این ادعا باید گفت؛ طرح علم دینی سابقه‌ای بیشتر از انقلاب اسلامی دارد و در گستره‌ای وسیع‌تر از ایران و حتی جهان اسلام، موضوعی شناخته شده است. حدود هفتاد سال پیش (دهه ۱۹۳۰) مرحوم ابوالاعلی مودودی، هم مسأله تأسیس دانشگاه اسلامی و هم مسأله اسلامی کردن دانش‌ها را مطرح کرد. در جهان مسیحیت نیز، در سه دهه اخیر روی این مسأله با قوت، بحث و مناظره و حتی کنفرانس‌هایی برگزار شده است. امروز اصطلاح Theistic Science در محافل علمی و فرهنگی غرب اصطلاح جا افتاده‌ای است.

طرح «علم دینی» از همان آغاز با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو شد. این مخالفت‌ها دو علت اساسی داشت: نخستین علت این که از ابتدا تعبیرهای نادرستی از علم دینی در کشور ارائه شد که با اهداف طراحان و پیروان اصلی این ایده کاملاً در تعارض بود. در حقیقت مخالفت برخی دانش‌پژوهان با طرح علم دینی، ناظر به همین تعبیرهای غلط بود. برخی تعبیرهای نادرست را که در مورد علم دینی ارائه شد، می‌توان چنین برشمرد:

الف) منظور از علم اسلامی، علمی است که در فضای فرهنگ و تمدن اسلامی تکوین و توسعه یافته باشد.

ب) برخی نیز می‌گویند منظور از طراحان علم دینی آن است که، برای انجام پژوهش‌های فیزیکی، شیمیایی و زیستی به قرآن و حدیث رجوع شود.

ج) گروهی دیگر بر این عقیده‌اند که در علم اسلامی بر کشف معجزات علمی قرآن تأکید شود.

د) منظور از علم دینی، علمی است که هدف آن تبیین کتاب و سنت است، در این نگاه علوم هم چون فقه، کلام و تفسیر، علم دینی قلمداد می‌شوند.

و حال آن‌که این تعاریف و نظایر آن، هرگز کاشف از حقیقت علم دینی نبوده و نخواهد بود. نادرستی تعابیر و تعاریف یاد شده در باب چیستی علم دینی، به دلیل آن است که اولاً محدود کردن علم اسلامی به معارف خاص دینی، نظیر فقه، تفسیر و کلام و... بسیار

تنگ‌نظرانه است و با معارف قرآنی و سنت اسلامی مطابقتی ندارد. ثانیاً کنار گذاشتن دستاوردهای علمی بشر در چند قرن گذشته، نه ممکن است و نه مطلوب. ثالثاً اسلام در صدد بیان جزئیات علوم نبوده است، بلکه بر ماست که برویم و ببینیم در جهان طبیعت و در عالم انسان‌ها چه می‌گذرد و چه قوانینی بر آنها حاکم است. اما علت دیگر مخالفت با علم دینی و اسلامی آن بوده است که تحقق این طرح را از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناختی غیر ممکن می‌دانستند. این عده عقیده دارند که اصولاً علم و دین، دو حوزه کاملاً مستقل از هم هستند و تأثیری در یکدیگر ندارند. علم، روش خاص خود را دارد که همان تجربه و نظریه‌پردازی و تطبیق تجربه با پیش‌بینی‌های نظریه است و بر این اساس علم، شرقی و غربی و نیز دینی و غیر دینی ندارد. در این مورد باید گفت که این برداشت‌ها درباره رابطه علم و دین ناشی از محدود کردن معنای دین و غفلت از محدودیت‌های علم و نیز ناشی از عینیت‌فائل شدن برای همه چیزهایی است که به نام علم، تعلیم داده می‌شود. برخی همه آنچه را که در کتاب‌های علمی آمده است، یا دانشمندان از آنها بحث می‌کنند، واقعاً یافته‌های علم می‌دانند و آنها را اموری قطعی تلقی می‌کنند و از نقشی که ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های فلسفی در کاوش علمی و تفسیر داده‌های تجربی ایفا کرده و می‌کنند، غفلت می‌ورزند. به نظر می‌رسد، تلقی صحیح از «علم دینی» که هم در جهان اسلام و هم در میان دانشمندان مسیحی پیروان زیادی دارد، علمی است که مطالعه طبیعت را در چارچوب متافیزیک دینی دنبال کند و کلیت قضایا را در چارچوب جهان‌بینی دینی ببیند و در حقیقت، علمی است که در خداشناسی و رفع نیازهای مشروع فردی و اجتماعی جامعه دین‌داران مسلمان مؤثر باشد و نهایتاً علم دینی، علمی است که در آن، جهت پرهیز از آفات علم جدید و برای هر چه غنی کردن آن، تلاش می‌شود بینش الهی بر عالم حاکم گردد. تعبیر اول، نشانگر سازگاری و تلائم گزاره‌های علمی با گزاره‌های دینی و فلسفی است. تعبیر دوم، بیانگر اهداف و غایات علم دینی است و تعبیر سوم، نقش بینش الهی عالم و دانشمند در جهت‌دهی به عرصه‌های مختلف فعالیت علمی را نشان می‌دهد.

۲. ایشان در قسمتی از این گفت‌وگو مدعی است که برخی افراد منکر تعاملات فرهنگی و نیاز ایران به پیشرفت‌های غرب می‌باشند. اگر چه آقای منصوری این افراد را مشخص نکرده است، اما به نظر می‌رسد که یک نوع سوء برداشت رخ داده است. اصولاً افراد متفکر و اندیشمند، نمی‌توانند منکر تعاملات فرهنگی بین فرهنگ‌های مختلف باشند. عقل سلیم و شرع انور، استفاده از تجارب و یافته‌های علمی انسان‌ها را سفارش می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: علم را به دست آورید، اگر چه در چین باشد. بنابراین اگر غرب در فناوری و مسائل علمی پیشرفت کرده است، شایسته و بایسته است که ما از این پیشرفت‌ها در مسیر توسعه

۱. نک: حسنی، علی پور، ابطحی، علم دینی دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶.

خود استفاده کنیم. و کسی نمی‌تواند این واقعیت را انکار نماید، اما آنچه مهم است مقهور نشدن در برابر فرهنگ غرب است که تأثیرات این موج مخرب در کشورهای غربی نیز بالعیان قابل مشاهده است.

۳. آقای منصوری با نقل خاطره‌ای از سفر به واتیکان این طور نتیجه می‌گیرد: واتیکان که نماد روحانیت مسیحیت است، به لحاظ علمی از حوزه علمیه که نماد روحانیت اسلام و تشیع است، بسیار پیشرفته‌تر می‌باشد. آنچه از فحوای کلام ایشان برمی‌آید، این قضاوت، ناشی از در دست نداشتن اطلاعات دقیق و کارشناسانه از حوزه علمیه است. قضاوت بدون داشتن اطلاعات از هیچ کس، خصوصاً از اهل دانش و علم سزاوار نیست.

امروزه حوزه‌های علمیه در سراسر کشور و به ویژه حوزه علمیه قم، منشأ تحركات علمی بسیاری است. هجوم سیل آسای طالبان علم و فضیلت از سراسر گیتی به قم، حاکی از پویا بودن مباحث علمی در این حوزه مقدسه است. انتشار ده‌ها مجله تخصصی محض در علوم مختلف عقلی و نقلی در حوزه علمیه، کاشف از وجود نهضت نرم‌افزاری و تولید علم در حوزه می‌باشد. تلفیق علوم جدید نظیر جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد و... با دانش‌های حوزوی، بستر مناسبی برای تضارب آرا و افکار و استخراج نظریه‌داری علمی جدید می‌باشد. اما با همه این فعالیت‌ها و پیشرفت‌ها، کسی منکر نقاط ضعف و لزوم حرکت و پویا شدن بیشتر نیست و صد البته واتیکان با توجه به وابسته بودن آن به قطب سرمایه‌داری از امکانات و ابزارهای تبلیغاتی نابرابری در مقابل روحانیت اسلام برخوردار است و با توجه به این توان، فعالیت می‌نماید.

۴. ایشان در قسمتی از بیانات خود با مقایسه بین علوم حوزوی و علوم مدرن، معتقد است که علوم حوزوی و دینی ماهیتاً متفاوت از علوم مدرن است و به علت جوشان نبودن، اصولاً علم نیست. در پاسخ می‌گوییم اگر چه تفاوت بین علوم حوزوی و علوم مدرن وجود دارد، اما این تفاوت در ماهیت این دو نوع علم نهفته نیست؛ چرا که بسیاری از علوم مدرن که امروز در عرصه‌های علمی دنیا مطرح است، ریشه و بن مایه آن به ادوار گذشته برمی‌گردد که همین علوم غیر مدرن حاکم بودند. به هر حال این تعریف، جفا به علم است؛ زیرا علوم دینی و حوزوی و علوم مدرن مکمل یکدیگرند و می‌توانند با تعامل و همکاری، بسیاری از مشکلات جامعه بشری را حل نمایند و با خارج کردن علوم حوزوی از محدوده علم، این مهم محقق نخواهد شد.